

جایگاه

بابل نامه ایست نقل و تبدیلی خرب و تاجا جمعیت

سال سوم شماره مسلسل ۱۰۳

تک شماره در همه جا ۴ ریال

پنجشنبه ۲۰ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴



آمیزه مصدوق - حکیمباشی باشو تورا صدر اعظم کرده اند

شماره ۱۰۲

باباشمل

عمل اصلی

موزان سیاست

ت کرسی نشینان

+ یک پدر مجتهد و عالم + لبت
 ۶۵ الی ۷۰ سال عمر + یک صورت
 دماغ بادغام مع الفقه یادگار ایام
 دوره های (۴+۵+۶+۷) X
 فسفا + لطف مخصوص دوام -
 ۸ و ۹ بعثت مضبوطیت دوام + املاک
 ده در ساروج بلاغ باسم والده آنا
 فارس با املاک نیشابور در زمان
 شاه ساق از دوام و بالتبعه از
 شدن + کرسی نیشابور دوره های
 مجدد دوام دوشیراز + کرسی مجدد
 یک نطق نیمه تمام قبل از دستور
 رعایای فارس دوره چهارم +
 کرسی سیفانه دوره چهارم وجه المنة
 که مباحس جای روضه خوانی نیست
 رابتهای سبسی با کوچه دردار + حفظ
 صبه دوام + جریمه شخصی زبانه
 بان خدا + خوش مشربی + علاقه
 شعی و کاسه گوزه داری در کرسی
 موصی کرسی سیفانه بکاک چون کلان
 النواک در قرا کسیون - بدل و
 بارش خود و خانه کردن آن بسا
 والقداره

باباشملانه

دکتر افشار

مهرت و معروفیت بسیار بسیار

دا کردا

ای باده ناب

متنا نام مخلص هست (شراب)

کدام است

متنا جایگاهم هست سر آب

بهم خورد

نام باده را کردی تو خراب

که سی سال

ستم توی خانه (قفل براب)

صراحی

دولت عروسک باز



چند کلمه با حکیم باباشمی

اینکه نجات کشیدن نداره، همه ماها پیش فالگیر و دعا نویس رفته ایم. میدونین که فالگیر ها و رمال ها همیشه به چه ای چرت و پرتی بار آدم میکنند که نه سر داره و نه ته. ولی بی بی و بن الله بن به فالگیری دیدم که هر چه گفت راست در اومد.

عرض کنم جوون بودم و هنوز بیست و چهار سال بیشتر نداشتم. به روز که خیلی ره زگار بن سخت گرفته بود و نزدیک بود دست و پا و گم کنم، از لاجی سری به پیر مرد فالگیری زدم. یارو که وضع پریشان ریخت پیریخت ارا تماشا کرد و دید که از سر و صورتم غم و بدبختی میبارد. مطابو فهمید و گفت: « جوون میدونم برای چه ارمده ای اینجا! میدونم که خیالی بهت سخت میگذره. ولی دون که تریبا تا سی سالگی تو نا این بدبختی دست بگریبان خواهی ود، بعد از سی سالگی خیال نکنی که روزگارت بهتر خواهد شد، ولی چون دیگه به بدبختی عادت کرده ای زیاد حس نخواهی آورد و کمتر غصه بدبختی اتو خواهی خورد.»

راستی خدا پدرشو بیمارزه، همونطوریکه گفته بود همونطور هم در اومد.

اصلا هر چیزو که انون عادت کرد، دیگه زیاد خیر و شرشو حس نمیکنه. مثلا من و تو به شمال تریک کشیم فوراً میریم تو عالم هرور و شاید از اونجاها بگذریم و بجهنم واصل بشیم ولی یارو چون عادت کرده اینه که هر روز سه لول تریبا کو میچسبونه و دود میکنه و میده بیرون و ککش هم نمیکنه.

حالا بیایم سر مطلب، والله اون روزای اول که بازم دعو کرات نمده بودیم از رفتن و اومدن کابینه ها دلخور بودیم و همیشه دوروز بیدولت میوندیم و راهمون ورمیداشت و همش تو فکر بودیم که این دولتهای در ماهه و سه ماهه چه صینه ایه. ولی حالا دیگه چون بان رقم دولتها و آوردن و بردن عادت کرده ایم اینه که زیاد حس نمیکنیم و دلهره هم نداریم.

الحمد لله دوره نترت هم بخوشی و میمنت تموم شد و به دنه از اون زیر سر و کله مشدی ابرام حکیم باباشمی پیدا شده. حالا هر کس در باره مشدی ابرام هر چه میخاد بگه، من که خیال میکنم چون هنوز از یارو نصیری سر نزده اینه که نباید زیاد هم به هو و جنبال مردم گوش داد، زیرا اینا بیشترشون دلشون میسوزه که چرا دوست و آشناشونو بیازی نکرده، ولی چون مشدی ابرام سالها بود که سر کار نبود تو خون نه لیده بود و غیر از چن روزی که باداش

دوام همراهی تو حساب نباشا بهش نشون بدم خودش میدونه عرض کنه میدونستم که از یکی از شهر سر تو بدبخت مید دست بدومن ه از خودشون می ساده تر و رو حسای سرگاو دمیشان از لای د بودیم! خیال سر بدم، نه والله روزی که تنها اون چیزهائی را بگم. تازه بناچه اینتر انصاف دا انلا ابن حسن ه وظیفه شونه خالا ملت هر کدوم ما شدم و مثل سر هم باز بر سر هم همانیم که بودیم آزرگار حاشیه ن نباید به دستی بگ نیست. اون آدم تو بودند امروز و سادگی و لوطی پیش دمه بودی خیال نکنی نکردند بسراغ چون اینا طالب رکاب بده بودند و چون تو کمی و کردن که اگه خود کسی از وجاهت از اینکه اینا خود آورده میکنند تا برای خوشگل کر و هر چه هم من و تو بر گنبد و حتم بع و نیششونو میزن نکی و خیال نکنی و دل اینارو بدست اینا طمعشون از کر فراتو تو گواوی اینط العطش میزنن. بهت بخود ملت بجسبی بازداردا اما اومدیم روزه دمو کراسی دیگه از دست ان و وزیرا حرفها زده که آبروی زیادی زیاد هم به جبه و به وختی شخصیت را هر چیز بسته بشخص شاه بود و مردم رو بر اش میباقتند بعد با

دگل الملك گوشى ابراهيم ده بیس نسخه دواى جور و اجور بود جلو دشن، همچه تا کفتى بهش میداد سه پستون و گل زرد حالام باز بعد از هفتاد و چار سال هفپش تا آدم پیش چشم داره هر کدومى دواى همه دردا مثلا یارو انجم افغونى هر کجا رو بخواد بهش میده که اس چار روز که کاخ شین باشه الغرض ناده بیس تا همش پش میخاد کابینه شو بده ترتیب ولی اون کهنه قالبناخای مجلس موشک تو کاراش ول میدن به یواش میزنن بادس میکشون با پا تا بشه تحمیل اونکه میدونن بیچاره مردک این سر پیری

فقط به حرفی گفته تا حالا که پیش از این وزیرا بی پرده وکیل میکردنش زیه جانی بعکس - لا وکیلا آشکارا که فلون کس بشه وزیر فلون

زیور و کشور به عروس داشتن کشیدش رو به یه طرف زیور اون قدر این کشیدش و اون کشید نشدن صاحبش نه این و نه اون

کار ماملت بس شلم شور واس یه روز مجری بقانون زور میگه این وسط ماها مونده ایم لانسک گاهی بالا میریم گاهی پائین

اگه این کشمکش بازم باشه عروس ملت از هم می پاشه و قنیم که وجود نداشت ملت نپس دیگه لازم مجلس و دولت ههندس الشعراء

بقیه از صفحه ۲ درددل باباشمل

دوام همراهی کرد از خونه بیرون نومه و شاید هم سرش تو حساب نباشه ، اینه که مجبورم لوطی وار راه و چاهو بهش نشون بدم؛ حالا اون میخاد گوش کنه یانه ، اونو خودش میدونه و خداهش .

عرض کنم شد ابرام ، جفت سبیلت من از روز اول میدونستم که اینا میگردند و میگردند ، آخر سر بسراغ یکی از شهرها میاند ، ولی میدونستم که کاسه کوزه سر تو بدبخت میشکنه . اینکه عرض میکنم میدونستم رندون دست بدومن هشمیری میشن برای اینه که من ایثارو بهتر از خودشون میشناسم و میدونم که اینا از ما آذربایجانیها ساده تر و رو براهتر گیر نیارن . هر وقت درست و حسابی سرگاو تو خره گیر کرد بسراغ ما میانده ، اینکه دمیشان از لای در در اومد انگار نینگار که با هم آشنا بودیم ؛ خیال نکنی که خدا نکرده من میخام امروز گله رو سر بدم ، نه والله ، هنوز روز گله نیست ، هنوز زوده ، بذار روزی که تنها شدیم و خونه از بیگانه خالی شد ، اونروز اونچیزهایی را که در دل هر آذربایجانی عقده شده است بگم . تازه بجاچه اینا چه خیالهایی در باره ما میکنن ، لابد اینقدر انصاف دارن که بدونن اگه ما سراپا هم عیب باشیم انلا این حسن هارا داریم که نه میترسیم نه از زیر بار وظیفه شونه خالی میکنیم . تا کنون هم هر وقت وطن یا ملت هر کدوم ما را خواست ، مثل غلام سر خدمت حاضر شدیم و مثل سرباز سرباختیم و خم بآبرو نیاوردیم . امروز هم باز بر سر همان عهد و پیمانیم که از روز اول بستیم . ما همانیم که بودیم و همان خواهد بود . اما تو که بیست سال آزرگار حاشیه نشین بودی و ازدور دستی بر آتش داشتی نباید به دستی بگیری ؛ باید بدانی که امروز از آنروزها نیست . اون آدمایی که به وقتی باتو کار میکردند و دوروز تو بودند امروز هفت کفن پوسانده اند و اون صافی و سادگی و لوطی منشی و راستی و درستی که سی چهل سال پیش دیده بودی امروز دیگه حکم سیمرغ و کیمیا را داره . خیال نکنی که اینا چون از تو بهترش را پیدا نکردند بسراغ تو اومدن بلکه باید بیشتر فکر کنی که چون اینا طالب به آدم کم رو و روبراه و رام و بحساب رکاب بده بودند ، اینه که گشتند گشتند تو را پیدا کردند ، و چون تو کمی وجاهت داری یاداشتی ، اینه که اینا خیال کردن که اگه خودشون بتو بچسبونن مثل عکس بر گردون کسی از وجاهت تو بلند میشه و بزروی اینا میشینه ، غافل از اینکه اینا خود شون بیشتر رنگ پس میدن و آدمو آلوده میکنن تا بتوشن تغییر صورت بدهند . هرچه اینا برای خوشگل کردن خودشون بکنند و سوسه بر آبروی کوره و هر چه هم من و تو برای هدایت اینا بکنیم چون گردگان برگینده و حتم بعد از صد سال هم اینا ذاتشون نشون میدن و نیشونو میزنن . مقصود اینه که هیچوقت روی اینا حساب نکنی و خیال نکنی که اگه خواهش اینارو برآورده کنی و دل اینارو بدست بیاری کارا روبراه میشه . نه جان بابا ؛ اینا طمشون از گرم مرتضی تلی بیشتره اگه دلمه و فراتو تو گلوی اینا بریزی باز دهنشون باز میونه و فریاد العطش میزنن . بهتر اینه که تو اینارو ول کنی و بیواسطه بخود ملت بچسبی . مبادا سر پیری ضعیفی تو را از صدی بازدارد !

اما اومدم سر صدر اعظمی . میدونی که در این دو روزه دمو کراسی اوتنده صدر اعظم اومده و رفته که حساب دیگه از دست انسون در رفته است . درباره صدر اعظمها و وزیرا حرفها زده و دستک و دنیگ ها راه انداخته اند که آبروی زیادی برای اینکار نونده است . میخام بگم که زیاد هم به جبه و جیقه صدارت اهمیت ندی و خدا نکرده به وختی شخصیت را فدای آن نکنی . نگاه کن تو این مملکت هر چیز بسته شخصیت انسانه . به وقتی سلطان احمد شاه شاه بود و مردم رو سبیلش تقاره میزدند و هزارتا لیچار برآش میافتند بعد بابا بزرگه اومدو کاری کرد که دیگه

کسی جرأت نداشت بمقام سلطنت کوچکترین بی اعتنائی کنه . به روزی اون وجیه الله شماره یک مؤتن رئیس کرسیخانه بود ، هم کرسیخانه آبرویی داشت و هم هیچ نفس کشی قدرت نداشت ؛ یکفکش اون آفشک خطاب کنه ، اما امروز که آیز مصندوق جای اون نشسته کرسیخانه بروزی افتاده که مسلمان نشود کافر نبیند . متصوداینه که مقام سلطنت و کرسی ریاست هون بود که بود منتهی شخصیت اشخاص یا برای اون احترام درست میکردند و یا احترام و آبروی اونو میبردند . حالا میخائیم که تو هم کاری کنی که آبرویی بدستگاه حکومت بدهی . قدمی برداری که اعتماد مردمو باون دستگاه جلب کنی . ولی اشتباه نکنی ، خیال نکنی که میخام بگم مثل مش دوام الدم و بلدرم شروع کنی و بخواهی در دوره آزادی دستگاه شاه شهید و راه بندازی . نه جانم دنیار انگاه کن ، صدر اعظمها را تماشا کن ؛ هر راهی که اونا پیش میگیرند تو همون راه را بگیر پیش و برو . هر کس هم بتو گفت در ایران نیشه با مشروطه و آزادی کار کرد ، نیشه با اینهمه روز- نامه اصلاحات کرد ، حتم بدون هم دروغگوست و هم دشمن تو .

جان بابا ؛ اینها همه حرفه ، حرفه نیست که اون بالا نشین هسای رند برای برده پوشی کشتاکاری هاشون در آورده اند . ما می از سرگنده گرددنی زد ، وقتی که این مردم عاصی دولت در دستکار و غمخواری بالای سر خود دیدند خود بخود رام خواهند شد . همین که مجلس حقیقتاً ملی شد و خودش را اصلاح کرد ؛ ملت معتقد به مشروطیت خواهد شد و بحسب احترام خواهد گذاشت . روزی که این دو پاک شدند و مصالح کشور را بنافع خود ترجیح دادند همان روز دهن ژاژ خایان و هرزه درایان گل گرفته خواهد شد . یا خاموش خواهند شد و یا بی اعتنائی و بی اعتمادی مردم آنها را خفه خواهد کرد .

باری ، امروز سر نوشت سی کرور مردم بدبخت و بیچاره بدست توفانده است خواهی عمارتش کن و خواهی خراب کن ، و اگر کسی توانست زندگی اینها ، فرهنگ اینها ، روحیه اینها را درست کند و بعد حکومت نماید ، تنها او باید افتخار کند و الا بیگمشت مردم گرسنه و برهنه و بیسواد و ناراضی که چوید بر سر ایمن خویش میلرزند ، حکومت کردن هیچ افتخاری ندارد .

همشهری تو: باباشمل

سال سی و یکم

نسیم شمال

نخستین شماره سال سی و یکم نسیم شمال روز شنبه با هزاران مزایای بی نظیر منتشر خواهد شد .

ازما میبر سمند

آقای مدیر محترم روزنامه باباشمل در آخر قسمت بند چهارم صفحه ۲ شماره ۱۰۰ آن نامه پس از کمان رستم . . . سرایشختر نوشته شده چون از این کلمه مفهومی بدست نیامد ، تمنا دارد در یکی از نرات آتی موضوع را روشن فرمائید . با تجدید احترامات فائمه بندر شاه . ص .

باباشمل- اولاً سلام و دعاوتانیا آمین یا رب العالمین . سومن ، قربان هر چه بجه بندرشاهه که وقت بیوقت باعث دردسر باباشمل میشن . جانم اگه بنا باشه که باباشمل نوشته هاشو ترجمه که و واسه اش تفسیر بنویسه اونوقت شونوی هفتاد من کاغذ شود . بابا که نمیتونه روزنومه اشو بهمه زبون هائی که در مملکت شاهنشاهی حرف میزنن بنویسه . توهم که ماشاء الله بندر شاهلم داده ای و وقت هم داری روزها یکی دو ساعت زور بزنی و کتاب بخون و زبون تهرونیا را یاد بگیر ؛ اینها ه اش نصیحت های پدرا نه بود . اما اومدم سراصطلاح « سرایشختر آوردن » عرض کنم در کتاب قصص النبلاء می نویسد وقتی که خاقان مغور با پادشاه روس کلاشون توهم رفت و ریششون بهم بند شد ، اشپختر سردار روسی بایران هجوم کرد و هر جا میرسد خانه را با خاک یکسان و مردم را ناله می کرد . خاقان مغفور ترسید و عتب چاره میگشت تا این که میرزا محمد اخباری نزد شاه اومد و گفت من سرایشختر را چهل روزه در تهران بهت تحویل میدم . شرط هائی هم کرده . اونوخت آیز محمد رفت خونه اش چله نشست و گوشت نخورد و هیکل اشپختر را از موم ساخت و گذاشت گوشه اطاق . همه اش ورد میخوند و گاهگاهی هم شمشیر کندی ورهیداشت و میزد بسرو صورت اشپختر مومی .

از قضا روز پنجم که خاقان بسلام نشست راستی سرایشختر را واسه اش آوردند .

جان بابا ؛ حالا این حرفها راسته یا نیست بنده نمیدونم ، چون هر چند پیرم دیگه دوره خاقان مغفور را ندیده ام و الا لازم نبود که بنشینم از صبح تا غروب صد تا به غاز روزنومه بنویسم و بفروشم و دنیائی را با خودم دشمن کنم . اگه من هم دوره خاقان را دیده بودم ، حتم تو این کاسینه آخر عمری به کاری هم بمن میدادند . ولی چه میشه کرد که به خورده دیر دنیا اومدم و اگه عمرم انشاء الله کفاف کنه لابد در کاسینه های بیست سال بعد که عمرم بعد نصاب رسید به فکری هم برای من خواهند کرد و از این نم کلاهی هم نصیب بنده خواهد شد .

اما اصطلاح سرایشختر آوردن را تهرونیا ، یعنی اون قسمت از تهرونیا که هنوز فرنگی نشده اند درباره کسی که خیلی عجله و شتاب و هارت و پورت و باد داشته باشه استعمال میکنن . و سلام علیکم ورحمة الله وبرکاته مخلص شما: باباشمل

رن پیش که بود حکیم
ش و تند و بیمزه شور
س هریضو ، یا هفتی
داشش با درد یاد دل درد
رو شونهش باز اقبال
راسه خود همه کاره
تر آش ابو دردا
ز اندرون تا بیرونی
سش اونقا ، فهمیده
ره از اونجا پاشه
هستن مدتیس هم ریش
نویه جور و یه تیب
رو گرفته ان بی حس
ر میگین از کاراش
ن برو ، با چشم بیا
پیره رو میرقصونن
بارنی معرکه گیری
اونو نوشت با آب طلا
رد پیششون عزیز کرده
شت میشه یه کیگائی
تویه کفش دو تا پارا
فلون محل بهمون
ونوبه روز و داشتن
بور دیگه کشید کشور
س از هم اون میون پاشید
ردو ز کشمکش مغبون
وزی به زوری حکم فرماس
قانون باو ناجور میگه
بن میریم چوالله کلنگ
زیر س اونیم گاهی این
ملت از هم می پاشه
ت ملت
دولت
ههندس الشعراء



..... صندوق صندوق پارایک بله از صدر اعظمی پائینتر نمیگذارد و برای همین هم در غایبته حکیم بسااشرکت نکرد.

..... هر چه حکیم خله واسطه و وسیله تراشیدو حتی دست بدامن آسید نمنا و مرشد یزدی زد که بلکه خودش را بتواند در غایبته جا کند، ممکن نشد.

..... دوستان کوتوله و اوایل هم خیالی فشار وارد آوردند ولی نه فقط معظم الیه بصدارت نرسید، بلکه از وزارت هم محروم ماند.

..... یکی از نخستین مواد برنامه دولت علیه اصلاح مطبوعات و مالیه بوده است.

باباشمل - آنهم بدست اداره کل غیر قانونی و زینب زیادی انتشارات و تبلیغات؟!

..... در اثر انتخاب نذر الملک بوزارت تدهای از بچها با حکیمباشی مخالف شدند و نساخواران از این موقعیت استفاده می نمایند.

..... سرور اعظم و پروفیسور راستگو وزارت خود را مسلم میدانستند ولی تقدیر موانق تدبیر نبود.

..... پروفیسور راستگو خودش من باب یادآوری اسم خود را قبل از تشکیل دولت علیه بروزنامه هاداده بود که بلکه بدینوسیله بتواند بر خر آرزو سوار شود.

..... روزیکه رای عدم اعتماد به مش مرتضی قل دادند چهار نفر از کرسی نشینان که یکی هم شیخ حسین لواسانی بود قبلا بمنزل مش مرتضی قل میروند و او را باحال کسالت به کرسی خانه میکشاند، باین عنوان که آقا فرموده بغایبته رای موافق میدهم و اوهم از نظر حفظ نراکت بعدش استعفا بدهد. بیچاره مش مرتضی قل هم با حال ضعف به کرسیخانه آمده و آن چهار نفر کرسی نشین او را داخل اجلاس کرده و سه نفرشان جیم میشوند و شیخ لواسانی هم غافل و رای موافق میدهد و بهمین جهت در خارج اجلاس مورد حمله نساخواران و متولیان قرار میگردد.

..... ماشین شماره یک ملت اخیراً مونوپول شاه داماد حکیم نمی مقیم تهران شده است.

..... گویا اوقات نیرة الملک از نوشته بابا راجع بمطالب شرکت نینه خیالی تلخ شده بود و حال آنکه منظور بابا احقاق حق مردم و سرو سامان دادن بآن شازده خونه بوده.

..... روز یکشنبه عدم حضور عده ای از نساخواران «در حدود بیست و سه نفر» برای این بود که رئیس دستور اجرای مراسم سوگند را داده و آقا کمال پیر مرد هم تشریفات آنرا چیده بود.

..... در همانروز حسین قشتره و صیغه الازلامی مورد مهر و محبت تام و تمام آقا واقع شدند.

..... تا بشکایات مردم از تعدیات اداره مالیات برآمد رسیدگی کنند دم شتر بزمین خواهید رسید.

..... اداره مال الاجازه ها با تعدد مقررات شادروان داش میاسپاک، بیچاره اصناف و دکانداران را بیرون میریزد.

کرسی نشینان دوره بحران را چگونه گذراندند؟

در عرض دو هفته بحران کابینه و نبودن دولت مسئول بر سرکار، خفیه نویس نثر باباشمل با تحمل زحمات و مشقات طاقت فرسا بنحوی از انحاء خودش را از سوراخ سنبه ها داخل جرگه کرسی نشینان نموده حتی بمعاقب بعضی از آن ها نیز پرداخته و اطلاعات گرانبهای بدست آورده است که ذیلا از نظر خوانندگان گرامی و غیر گرامی میگذرد:

گارد رضابور - آقا راباد میزد

مجموعه میامی - در خدمت استاد اجل سید جوشی درس نظامنامه را تکمیل میکرد.

مرشد هشتی - کتاب ایام بحران را مینوشت

شاه سلطان حسین صفری - با اداره ثبت اسناد تصفیه حساب میکرد.

دکتر اجتهادی - بمدير کافه شمشاد قول صدر اعظمی می داد.

جسمی - سرش را رنگ و حنا میکرد

فریند - رساله ضد تریاک مینوشت.

دکتر صدقه - برای مسوق معرفتی کابینه تهیه نطق سوزناک میکرد و از حالا دواي اشک آور میخورد.

مترلی باشی - ورزش سنگین میکرد.

مخمل سردست یار - صدایش را صاف میکرد.

جمال لندهور - به بچه مچها کشیده میزد.

حکیم ظاهری - برای منتظر الصداده های پرنسخته دواي جوانی مینوشت.

سید نعمنا - منتظر الصداده ها را بحضور میچندیرفت.

شیخ چوبان - گوسفند می چرانند تا از پشمشان چند بچه نخ تهیه کنند.

رستم زالمی - خودش را کاندید صدارت میکرد.

هذغول جهرمی - خودش را نخود هر آش میبکورد.

انقریه - خیر به جمع میکرد

چپ اسفندیار - دائم گوشه تلفن دستش بود و با منتظر الصداده ها صحبت میکرد.

خال باز - خال بازی میکرد.

نان فطیر تازه - بخاندادش دلداری میداد.

نمک معدنی - سر رقیبان را شیره میمالید و سنگ سه سالار را بسینه میزد.

ذلت آبادی - نمک میریخت.

کاک محلل - در فکر تهیه آب شیراز بود.

تیمور لنک - مشق اردنکی میکرد.

تیمور علامه - سوادش را تکمیل میکرد.

(قبه در صفحه ۸)

خبر های کشور

اعتراض صاحبان تماشاخانه ها

دیروز کلیه صاحبان تماشاخانه های تهران اعتراض نموده و در کرسیخانه متعین شده بودند.

اشخاص مزبور نسبت برویه که کرسیخانه مبارکه اتخاذ فرموده و جلو دکان آنها دکان باز کرده است سخت اعتراض داشته و اظهار میداشند که براسطه تنگدستی و عدم استطاعت موفق بر قابت با کرسیخانه و استخدام بازیگران قابل مثل اکثر بازیگران فعالی کرسیخانه نیستند.

مخصوصاً بواسطه نمایش های کمندی اخیر در تماشاخانه کرسیخانه و ارزان بودن بلیط ورودی آنجا بدست گسه در تماشاخانه های ملی کاملاً تخته شده است.

و مردم با ذوق تهران پس از دیدن کمدهای معروف: «آشپخ اختیاری دارید» و «اشک تمساح» و «اشغالگران» و «شیره مالی بسر مبارک صدر اعظم مرتضی قل» و «چشمان خمار و جیه الله کشکی» و «زلف پریشان تهرانی» ابدأ رغبتی بنمایشی پروگرام سایر نمایشگاهها نشان نمیدهند.

صاحبان نمایشگاهها اظهار میدارند که دولت ذلیله خوبست پس از انحصار تمام مایحتاج ملت مرحومه اقلا از انحصار نمایش های کمندی چشم پوشیده و باعث ورشکستگی صاحبان تماشاخانه ها که هر یکی یک خروار اهل و عیال و نانخور دارند نشود.

شهید راه آزادی

روز یکشنبه بعد از آن وقایع افتضاح آمیز در کرسیخانه، یک نفر از تماشاچیان بقدری خندید که پس از ختم اجلاس در موقع خروج روی پله هاجان بجان آفرین تسلیم نمود.

چون علت مرگ آن مرحوم خنده زیاد در کرسیخانه تشخیص داده شد لذا مقرر گردید که اسم آن شادروان جزء شهدای آزادی در اوراق زرین تاریخ برافشار مشروطه سیم ثبت و مجاس ختمی نیز از طرف آمیز م صندوق گذاشته شود.

باباشمل - شادروان از علمداران آزادی و مجاهدین اولی مشروطیت ایران بوده و در ۱۲ سالگی در جنگ معروف بادامک شرکت کرده و از دوازده فرسخی روی درخت بادام منظره جنگ را تماشا مینمود.

در دوران پرشرافت زندگی خود چهار بار اجباراً در انتخابات شرکت کرد. و بزور آژان هر دفعه دوازده رای توأمدر صندوق انداخت پس از وقایع شهریور و برچیده شدن بساط دیکتاتوری دوباره فعالیت آزادبخواها را خود را از سر گرفته و در انتخابات دوره چهاردهم بخبرید و فروش رای اشتغال داشته و چند صدی از نمایندگان این دوره مشعشع از مصنوعات و محصولات آن مرحوم بوده است رحمة الله علیه رحمة واسعه.

سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش را اصلاً نبردند!

نامه مم
ای باباشمل ای
ما ای اسباب زحمت
هستی که خبر نداری
چه بلاها میارن! از هر
مرحوم شد و تو به سر
درست هشت ماه میش
اندیش بابت ارت پدر
کردند. در ظاهر بران
آبروی ما، امدرباط
خودشون مارو و ادا
هرتول بخر، و خود
که اتول همین محکم
یکروز صبح دید
بالا سر رختخواب، از
همچون وا کرده که چ
گوشش و حالا هی میخ
مرده گفت بابا اتول
دم در حیات. ما هنوز
نرسیده دیدیم ز نمون
همساده داد میزنه «
لباس بپوش، توی آ
اتول آقا بریم شازد
چادر نماز سیاهه راس
کیب بگیری!»
مخلص کلمه ما خود
دیدیم به چیزی شبیه
و ا ایساده و هفت هشت
و ا ایسادن. ما اول
کش برای همساده کش
بود و چون اش بوی
اند. بعد قاسم آقا رفیق
دیگه او آمدند جلو و یک
سمرنی کردند ما هم رو
کردیم تو نشستیم
و نو از او آنها اصرا
اتول مبین همین روزاد
من از اتول سرشته ندا
است که باید حتما این اتو
عباسی بگین موتورش
میسوزونه خدا عمرش
در عمرش حرف راست
که پای قسم آوردی
پنجساله که این ماشینی
بزرین نیسوزونه. به
شمس راست بوده ای
میره نه با بزرین. سر با
باید ترمز کرد این زور
از همه بدتریکه نظر
آویزون کرده بودند
خلاصه از روز به
مثل شاه موشا پشت
حال هم دور و ور
و بالله مثل این که امامز
میکند مارو دور شهرت
هر کس هم از پشت
میشند خیال میکرد
های قدیمی رو میرند
صاحب مرده چه مرضی
هی که و ایساده بود
عدای توپ ظهر
بی دروند، بحساب پنجر

های کشور

جبان تماشاخانه ها
ساحبان تماشاخانه های
وده و در کرسیخانه متعین

زبور نسبت بروی که
که اتخاذ فرموده و جاو
باز کرده است سخت
ظهار میداشتند که براسطه
استطاعت موفق بر قابت
استخدام بازیگران قابل مثل
نفعی کرسی خانه نیستند.
بواسطه نمایش های کمدی
نانه کرسیخانه وارزان بودن
آنجای بدیست که در
ملی کاملاً تخته شده است.
هران پس از دیدن کمدیهای
بسیار اختیار دارید «اشک
فالگران» و «شیره مالی
در اعظم مرتضی قل» و
«جیه المله کشگی» و «زلف
ای» «ابدأ رغبتی بشاشای
نمایشگاهها نشان نمیدهند
نمایشگاهها اظهار میدارند
به خوبست پس از انحصار
ملت مرحومه اقلاً از انحصار
کمدی چشم پوشیده و باعث
ساحبان تماشاخانه ها که هر
هل و عیال و ناخوردارند نشود

بدره آزادی

شنبه بعد از آن وقایع افتضاح
بخانه ، یک نفر از تماشاچیان
که پس از ختم اجلاس در
روی پله ها جان بجان آفرین
ملت مرگ آن مرحوم خنده زیاد
تشخیص داده شد لذا مقرر
م آن شادروان جزء شهدای
راق زرین تاریخ بر افتخار
ثبت و مجالس خمنی نیز از
مصندوق گذاشته شود

شادروان از علمداران آزادی
ولی مشروطیت ایران بوده
یکی در جنگ معروف با دامک
و از دوازده فرسخی روی
منظره جنگ را تماشا مینمود.
شرافت زندگی خود چهار
را انتخابات شرکت کرد. و
هر دفته دوازده رای توأمادر
اغت پس از وقایع شهریور
ن بساط دیبک اتوری دوباره
دیخواهانه خود را از سر گرفته
ت دوره چهاردهم بخیرید و
اشتغال داشته و چند مدتی از
ین دوره مشعش از مصنوعات
آن مرحوم بوده است رحمة الله
راسمه

نکونام نیرد هرگز
آنت که نامش را اصلاً نبردند

نانه ممد لوده

ای باباشمل ای بزرگ ما، ای سرور
ما، ای اسباب زحمت ما! آخه تو چه بابائی
هستی که خیر نداری بسر نوچه ها رندون
چه بلاها میان! از همون و تیکه پسدم
مرحوم شد و تو به سر سرسلامتی ما نیومدی،
درست هشت ماه میشه اما رفقای خیر -
اندیش بابت ارث بدر بما ارادت غریبی پیدا
کردند. در ظاهر برای غصه خوری و حفظ
آبروی ما، امدار باطن برای خرسواری
خودشون مارو و ادار کردند که یک
هرتول بخر ، و خودشونهم عهده گرفتند
که اتول مبین محکم ارزان فراهم کنند.
یکروز صبح دیدم احمدی بسرم اومد
بالاسرختغواب، از زور خوشحالی نیشو
همچون وا کرده کچک دهنش انتاده گل
گوشش و حالا هم میخنده. گفتم چه جو نمرك
مرد؟ گفت بابا اتولی که خریدی آوردند
دم در حیاط . ما هنوز پامون بدر حیاط
نرسیده دیدیم ز نمون خیزوردانته، رودیقال
همساده داد میزنه «صغری خانم بلند شو
لباس پیوش، تتی آقا رو هم وردار با
اتول آقا بریم شازدب دالمظیم، اما اون
چادر ناز سیاهه راست کن ، روتم باید
کیپ بگیري!»

مخلص کلام ما خودی بکوچه رسوندیم
دیدیم به چیزی شبیه بشاشین دودی دم در
وا ایساده و هفت هشت نفر هم دورورش
وا ایسادن . ما اول خیال کردیم هتل نش
کش برای همساده که مدتی بود مریض
بود و چون اش بوی الرحمن مید آورده
اند. بعد قاسم آقا رفیقمون با دوتا دلال
دیگه اومدند جلو و یک نفر راصحاب ماشین
صغری کردند ما هم رودر موندیم، صداشون
کردیم تو نشستیم بحرف زدن. از ما نه
و نواز او انها اصرار که بخر صلاحته ،
اتول مبین همین روزاده برابر میشه، گفتم بابا
من از اتول سرشته ندارم، حالا که همچنین
است که باید حتماً این اتول را بخریم، حضرت
عباسی بگین موتورش چطوروه؟ بنزین چقدر
بسوزونه؟ خدا عمرش بده، همین به کلمه را
در تشریح حرف راست زده بود، گفت حالا
که پای قسم آوردی میون، به همون حضرت
بنیاله که این ماشینو من دارم اصلاً
بنزین نیسوزونه . بعد هافه دیدیم بیچاره
تشریح راست بوده این اتول باحمال راه
میره نه با بنزین. سر پائینی تجریش هم که
باید ترمز کرد این زورش میاد قدم ورداره،
از همه بدتر یک نظر قربونی هم برادراتش
آویزون کرده بودند.

خلاصه از روز بعد هر کس مارو دید
مثل شاه موشا پشت رل نشسته چهار تا
حمال هم دور وورمون باسلام و صلوت
ویاالله مثل این که امامزاده حلبی راز یادت
میکند مارو دور شهر تهرون میچرخوندند
هر کس هم از پشت کوچه این قیل و قال و
مبشید خیال میکرد نقش وزیر الوزرا
های قدیمی رو میبندند . خلاصه نیدونم
بهاب مرده چه مرضی داشت که سر جاش
همی که وایساده بود خود بخود لاستیکش
مدای توپ ظاهر میکرد، چرت مارو
می دروند، بحساب پنجر میشد. شبها هم جا



تاکی ساده
در کمدی
مریض خیالی

نداشتیم بناریم. یک رفیقی داشتیم جناب
سرهنگ کو کنارش میگفتند. از اون -
سرهنگ های عهد مدلی شاه بود که
رئیس به توپ سر بر بود . بعد از اونکه
تو گوشش به خروار پنبه مینچیوند تازه
گلوله اش پای توپ یواشکی بی عیب میومد
زمین و تنها تویچی بود که جای باروت
خاک ازه مصرف میکرد. چون رفیق هم
بیاله بودیم به مرغ دونی داشت جای گاراج
داد ما این اتول صاب مرده را شبها جا
میکردیم . با این همه در دسر حافظ خوشی
ما این بود که دخر همسایه که بما اعتنا
نیکرد همیشه دج ۲۴ آفرینا میامیومد
سراغش کم کم زیر چشمی بما نگاه میکرد
به روز هم بابت همین نگاه حواسون برت
شد، به راس رفتیم تود کون قناتی که اگه
حمالها نبودند حق و حساب مارو رسیده
بودند. کم کم بفکر افتادیم این موتور که
کار نیکنه میگن بستون هاش گشاد شده
خوبه از بیخورش داریم. جائیکه طیاره
بی موتور هست، دیگه اتول هم برای
خودش میکنه موتور میخاد. ما هم دادیم
موتورش را پیاده کردند به چیزهایی از
تو بسون هاش دراومد، خلاف ادبه برای
سنگ ترازو خوب بود، دادیم بمشهدی
تقی بقال گفت بدر دمن میخوره جاش برای
ما یک ری رنج داد. بل بلینک هاشو
هم دادیم باحمدی از این قرقرک ها که
فرنگی ها بیاشون میندند روی سنگ
فرش بالا بائین میرن درست کرد و همون
دفعه اول مثل توپ خورد زمین. اماموتور
را که برداشتیم خیلی بحال اتوله افتاده کرد
تندتر میرفت که ناچار شدیم یکی از حمال
ها را کم کردیم بنادا این آجانها و پایور
ها که بیر وبای خلق الله وورمیرن بابت سرعت
مارو جریبه کنند. خلاصه ما دارو ندارم و نو
خرج این اتول کردیم، خودمون موندیم
وسه تا حمال که اجیر کرده بودیم حمال
ها هم دیگه خونه خواه شدند، حتی یکشون
هم دامادمون شد، خرجش هم افتاد گردن
ما حالا که خواستی به وقت اتول بخری
اولا نخر، بعد هم از ما مشورت کن که تو
چاله این رفقای ناباب زینتی
چاکر تو: ممد لوده

دولت پیر

بیمن مجلس بیحال و فر دولت پیر
از این سپس کند اوضاع مملکت تغییر
علاج درد وطن لاعلاج پیدا شد
که کرد قصد حکومت حکیمباشی پیر
ندیده است و نمیند کسی دگر بجهان
بدین رسیدگی و بختگی نخست وزیر
رئیس دولت ما خویش زنده تاریخی است
ز عهد سلطنت خسروان با تدبیر
بدست خویش بخسرو سپرده تاج کیان
بچشم خویش بسی اشک دیده روی سر بر
کنون که باز پس از قرنها فراموشی
شدست فارس میدان این مقام خطیر
بدو بگو که ز اصحاب کهن امید نیست
که دور جنگ و جهاد است و حیل و تزویر
(نشیمن تونه این کنج محنت آباد است
ترا ز کنگره عرش میزند صغیر)
شیخ سرنا

آگهی رسمی

بمناسبت خاتمه جنگ و آزاد شدن پایتختها و
شهرها و قراء و قصبات و ده کوره های اروپا، بعموم
کارمندان وزارت بیرونی که سابقاً در نقاط فوق الذکر
مشغول خوش گذرانی و حتی بعضی اوقات باعث آبرو
ریزی بودند؛ و بواسطه وقوع جنگ مجبور بمراجعت
بوطن غیر مألوف گردیدند؛ بدین وسیله اخطار میشود
که هر چه زودتر چمدانها و بار و بندیشان را بسته و
برای حرکت و ادامه اعمال قبلی آماده باشند.
اشخاصیکه پارتهای محکم دارند مقدم خواهند بود.
بشاید برای گرفتن جا تاخیر موجب پشیمانی
خواهد بود
وزارت بیرونی



جلسه روز یکشنبه ۱۶ اردیبهشت ماه

آقای لنگرانی - این قانون اساسی است . باباشمل - که اکنون بازیچه دست ما شده است آقای لنگرانی - مثل خواب بید از بیست سال دارم میخوانم . باباشمل - و مثل خواب پیش از بیست سال داری میخوانی . آقای لنگرانی - تمام مذاکرات مجلس را روزنامهجات میخوانند بطبع برسانند بدون تحریف و تغییر معنی تا عامه ناس ... باباشمل - از عقل و انصاف و ادب نمایندگان باخبر شوند و دیگر چنین نمایندگان انتخاب نکنند . آقای لنگرانی - حکومت ملی این است باباشمل - حکومت ملی را بدانم نکنید . آقای لنگرانی - هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه عمومی برنگارد تا ... باباشمل - روزنامه توقیف و نویسنده و ناشر انواع عقوبت ها دچار شوند . آقای رئیس - مگر در صورت مجلس تقصی هست آقای ... باباشمل - نخیر! هر چه هست از قامت نا سازی اندام ماست . آقای لنگرانی - بلی نقص است ، جنایت است ، خیانت است . باباشمل - بقول مرشد هشتی جانم لغات جنایت و خیانت را مبتذل نکن ، بگذار مردم اهمیت را که برای این لغت قائلند پابرجا بماند . آقای لنگرانی - اینقدر عرضه ندارند که یک هیئت تحریریه تهیه کنند . باباشمل - بفرمائید از طلاب تعیین کنند . آقای لنگرانی - جسارت ، گستاخی باباشمل - عاقلان دانند آقای لنگرانی - مقننه ما هستیم حالا هر چه هستیم باشیم بله دیک بله چقدر . باباشمل - پس گله سرکار بيمورد است ، بله دیک بله چقدر . آقای لنگرانی - این ملت ما هم برایشان خوبم اگر انتخابمان کرده باشند . باباشمل - سوسک بیچش میگوید قربان دست و پای بلورینت . یکی هم میان دعوا نرخ طی نکن ! آقای لنگرانی - بعد از آنکه یکدانه در آن جمعی ما که آنجا هست گذاشته بودند . باباشمل - معلوم میشود جمعی هم دارید که هر کس خواست چیزی برایتان بگذارند آنجا میگذارند آقای لنگرانی - در همین اثنا آقای سید کمال تشریف آوردند . باباشمل - انشاء الله «تشریف آوردند» را از روی مسخره ادا نکرده ای زیرا یکی از اشخاصی که محتادرمجلس حق آب و گل دارد آسید کمال است . آقای لنگرانی - آقای نقیب راهم دیدم دست پاچه هستند .

باباشمل - جانم آدم که زورش بخر نرسید نباید پالانش را بزندی آقای لنگرانی - گوش بدهید چه دارم میگویم . باباشمل : اگر فسانه سرایم و گر ترانه زنم گمان مدار که زرویی درد میخیزد آقای لنگرانی - برای این که لغت موهوبی حساب نشده باشد گنتم مزخرف یعنی باطل آراسته بحق . باباشمل - پس جهد کن که هیچوقت مزخرف نگویی ! آقای لنگرانی - حالا میخواهی تسبیح بدست بگیریم و صد مرتبه بگوئیم باباشمل - آشیخ تسبیح را فقط برای ذکر خدا نگهدار و الا اگر تسبیح در بیاری دشمنان گویند که : شیخا چه بلای تو که این دانه تسبیح از دست تو سوراخ بسوراخ گریزد آقای لنگرانی - این آقایان که می- خواهند برجال سخن هم خرده گیری کرده باشند . باباشمل - الحمد لله نردیم و رجال سخن را شناختیم . آقای لنگرانی - بنده حروفچینی هم بلدم باباشمل - آقای آزادی رئیس چاپخانه مجلس مراجعه فرمائید . آقای لنگرانی - چرا شوخی میکنید با ما ؟ باباشمل - اختیار دارید ! آقای لنگرانی - خدا شاهد است ، از خجالت میمیرم پیش ملت ایران . باباشمل - پس زنده باد خجالت آقای لنگرانی - این ورقه پاره کثیف را جای آن گذاشتید ! باباشمل - از حیث فن چاپ که کثیف نیست ! آقای لنگرانی - آقا سایه تان کم نشود آقا یادتان نرود . باباشمل - آقا مرحمت زیاد ، آقا شمع یادت نره آقای هاشمی - اگر اخلاقا از آقای لنگرانی گله کنم گویا بوقع است باباشمل - هم بوقع است هم بی موقع . آقای هاشمی - آقای لنگرانی من نمیدانم از چه ناحیه ای حضرتعالی رامشغل کردند . باباشمل - اول ثابت کن که آقای لنگرانی مثل نفت و بنزین قابل اشتعال است بعد عقب ناحیه اش بگرد ! آقای هاشمی - اگر یک نفر وکیل آمد فحاشی کرد . باباشمل - مثل اینکه اگر شرطیه در مورد خودش استعمال نشده است . آقای هاشمی - اداره تند نویسی مورد اعتماد مجلس است اعضای آن محترم هستند باباشمل - صحیح است ، احسن آقای لنگرانی - این ها از شما وکلای محترم انتظار نشویق دارند

کلمات طوال

از دفتر یادداشت مشاهیر

من در دنیا فقط از زخم میترسیدم ایوان مخوف تزار روسیه خیال میکنم شعر گفتن بهترین وسیله عملی و درعین حال ادبی ، برای سرسر گذاشتن و تورا انداختن قصاب و عطار سر گذر باشد . مهستی شاعره ایرانی من عاشق شیرین نبودم بلکه کوبن شکر را گم کرده بودم . فرهاد کوهکن اینک میگویند من تاب هجران مجنون را نیاوردم و بدیدن او رفتم دروغ محض است . من فقط برای گرفتن کتیبه های چلاتی که روی سراو لانه گرفته بود ندر رفتم . لیلی ، معشوقه سابق مجنون عامری

بنگاه اونیورسال

کارهای عکاسی - ظهور - چاپ - آگراند - پیمان - اساسا - مجتهد - سفارت ترکیه

رستاخیز ایران

از روز دوشنبه چهار بعد از ظهر یومیه منتشر میشود . باباشمل - مرا بخیر تو امید نیست شر مرسان ! آقای هاشمی - در شرع اسلام گفته اند هفتاد کبیره را از برادر مسلمان ندیده بگیرد . باباشمل - جان بابا! کو مسلمان واقعی ؟ آقای هاشمی - آدابیات همینست باباشمل - والله من که نمیدانم . آقای رئیس - عده برای تصویب صورت مجلس کافی نیست باباشمل - قربان مجلس بیست دقیقه پیش تشکیل شده است ، اول بیاله و بد هستی ! آقای نقابت - این اختیار با آقای رئیس است . باباشمل - اختیار دارید ، آقای رئیس در بعضی مواقع و مواضع بی اختیارند ! آقای دهستانی - آقای رئیس جلسه را ختم بفرمائید که تا بعد از بیست و پنج روز مردم بدانند که مجلس بچه کثافت هائی ملوث است . باباشمل - قربان مردم قبل از بیست و پنج روز هم آنچه را که میبایستی بدانند میدانستند



نیروی ملی «شماره» حکیم الملک باباشمل - یک زده ای که سر بیبری بچه هاداده است . اداره کل شهر - ضرغامی انتظار دارم باباشمل - همینکه تو ضرغامی آتمم بایک درجه با بولاد «شماره ۹۸» مرگ برحک باباشمل - همین فردی ۱۳۶ نفری ! ندای عدالت «شماره» هم آهنکی در باباشمل - جو ظفر «شماره ۱۱۱» اولین خطای باباشمل - ات طبق دستور نمایندگ سلحشور «شماره ۶ یک سوزن بدلت باباشمل - و ع «شماره ۲۰۶» کدام دختری انتخاب کرد ! باباشمل - هر عدالت و روی سینه باشد بولاد «شماره ۹۸» کریستف کلم باباشمل - چه شاهنک «شماره» آیا باید دنیا باباشمل - چه آقامسطفی تان بپرسید شما بدهد . اگر نامرئی میش باباشمل - هم ما با یک خوار از هر مرئی ، مرئی تری نیاد و فریادمان بجا نامرئی باشیم . پرورش «شماره ۵۹»

کلمات طول

زیادداشت مشاهیر دنیا فقط از زخم میترسیدم ایوان مخوف تزار روسیه...

فرهاد کوهکن میگوید من تاب هجران نیآوردم و بدیدن او رفتم...

مشق شیرین نبودم بلکه کوبن کرده بودم. معشوقه سابق مجنون عامری

نگاه او نیورسال ظهور چاپ - آگراندیسمان ساز...

ز دوشنبه چهار بعد از ظهر میشود. مرا بخیر تو امید نیست...

هاشمی - در شرع اسلام گفته بیره را از برادر مسلمان ندیده...

شمل - جان بابا کو مسلمان شمل - آبیادیات همینست...

شمل - و الله من که نیدانم. رئیس - عده برای تصویب...

شمل - قربان مجلس بیست دقیقه شل شده است، اول بیاله و بد...

شمل - این اختیار با آقای شمل - اختیار دارید، آقای رئیس...



نیروی ملی «شماره ۷» حکیم الملک کیست؟ باباشمل - یک پیرمرد بدبخت و فلک...

اداره کل شهر بانی تیمسار سرتیب ضرغامی انتظار داریم... باباشمل - هم انتظار اغر بخیر!

اینکه تضرغامی را زمین شهر بانی کنی آنهم بایک درجه پایینتره... باباشمل - همینطور مرگ بر حکومت...

فردی ۱۳۶ نفری! ندای عدالت «شماره ۲۰۶» هم آهنکی دولت و مجلس... باباشمل - جوجه را پائیز می شمارند...

ظفر «شماره ۱۱۱» اولین خطای کابینه جدید... باباشمل - انتقاب نکردن وزیران...

طبق دستور نمایندگان و رنجاندن آنها، سلحشور «شماره ۶» یک سوزن بدلت یک جوالدوز بدولت...

باباشمل - و یک سیخ بکرسینخانه ع «شماره ۲۰۶» کدام دختری را برای همسری باید...

انتخاب کرد! باباشمل - هر دختری که قلبش کانون عدالت و روی سینه اش یک «ع» گنده...

بولاد «شماره ۹۸» کریستف کلمب سفلیس گرفت. باباشمل - جان شما سلامت باشد...

وزراء آتیه چه کسانی خواهند بود؟ باباشمل - آنهایی که یکوقتی هم وزیر بودند...

ایران ما «شماره ۳۸۶» آفت زیبایی خانم های خوشگل باباشمل - دستور العمل هائیت که...

روز نامه ها برای حفظ خوشگلی آنها میدهند. مهرايران «شماره ۹۱۴» راز توانگری...

باباشمل. ساختن بامامورین مربوطه و گرفتن کتترات ویا بردن مناقصه از دولت داد «شماره ۴۴۱»...

اگر جای حکیمی بودم باباشمل - دیگر احتیاجی به روزنامه نویسی نداشتم. رستاخیز «شماره ۶۴»...

از پشت سر من حرکت کن باباشمل - عجب! چرا تو پشت سر من حرکت نکنی؟!...

نامه شهر بانی «شماره ۳۳» بشرم چون غریبی است باباشمل - میخواستم بهمون...

غریب که در عرض یکماه با وجود حکومت نظامی سه بار ازدیوار خانه حثیر بالا رفت...

و پیراهن هایم بمنزله یادگاری برداشته و برد، بفرماید که حلالش کردم بیاید و تماشاش را هم ببرد...

نامه هفتگی باباشمل روزهای پنجشنبه منتشر میشود...

Table with 4 columns: نام شرکت, مبلغ اسبی هر سهم, نرخ هفته قبل, نرخ ملی. Rows include حکیم و شرکاء, شرکت کار, شرکت لاهیجان, etc.

این هفته شرکت حکیم و شرکاء تاسیس شده، لیکن هنوز به ثبت نرسیده و سهام آن بی بازار مکاره بهارستان نیامده است...

حساب باباشمل

چهار عمل اصلی برای نوآموزان سیاست

معادلات کرسی نشینان پنجاه و اندی سال عمر + یک پدر مرحوم زرتنگ و کریم + پیشکاری دوام شیرازی + نسبت مادری با...

گزارشی شرکت ساری با آخرین شناسایی خودکار تجزیه

چاپخانه وزارت کشاورزی

برای بچه‌ها

آدم که خنده‌ش میگیره

باد زیر دنده‌ش میگیره

وقتیکه کردش رادیو

مثل گربه میو میو

اون هیتلر باعث جنگ

میدون شدش چون بهش تنگ

خودش رو کردش قربونی

تو به گوشه هلفدونی

جنگ شد دیگه تووم بکل

مائی که واس نتج بودیم بل

میخندیم، نیشاواز میشه

گردنامون دراز میشه

آدم که خنده‌ش میگیره

باد زیر دنده‌ش میگیره

وقتی که تو روز نومه جات

میخونیم که جای بیات

یکی نشوندن توی کاخ

که نه گوش داره و نه شاخ

نداره فرقی هیچ با اون

از حیث چشم، لب و زبون

می بینه آدم بی دلیل

سرچیونای به مشق و کیل

به ماه کارارو کردن لنگ

خاصه در این زهون تنگ

که اون بره بیادش این

اونو زدن بیخود زمین

کدوم کار وقت ضرورت

میتونه این بده صورت

اون نمی تونست جور کنه

تا مدعیشو بور کنه ؟

آدم که به وخ میشنه

اینجور چیزارو میبینه

یه باره خنده‌ش میگیره

باد زیر دنده‌ش میگیره

تو بارلئون آسید فیروز

که واسه مرخصی چن روز

اجازه میخاد به و کیل

با صد تا تصدیق و دلیل

هرجلسه با میشه به جور

بایه صدای خدا بدور

مثلی که میداد از چاه بیرون

میگه بصاحب زهون

مخالفم ، من تا ابد

با از یه روزش تا سید

آدم که هر بار می بینه

دروقت رای این میشینه

پیتخودی خندش میگیره

باد زیر دنده‌ش میگیره

وقتی که آشیخ لنگره

که هس روی کله اش چنبره

بنطق زبوش و همیشه

مهمه بیا میشه

تا که به چیز میاد بگه

چه کم یا چه زیاد بگه

به گوشه دل میده حریف

اینم با بیف و بیف و بیف

جوشی میشه میتازه بش

مطاب راتا که میده کش

خارج میشه از متوله

او نوخ رئیس با زنگوله

میفهمونه که خارجی

او نم با به تسج مجی

میگه با با این عجبه

که حرف من رو مطلبه

مثل اون جلسه داشت میگفت

پرونده اون کردن کلفت

روش چی بگم، چی رای بدم

چون که من غافلگیر شدم

چه میدونستم این دغه

این سنگه میزارین تو کفه

فاطمه گفت نیدونی

دیگه چی روضه میخونی

عنان دررفت از دست او

قرمز شد چشمای مست او

گفت من نیدونم ؟ عو

چیزا میدونم که نکو

میخای واس این که ورشی

چیزا بگم کیفور بشی

پرونده ارباب کیخسرو

بگو چطور شدش ، چطو ؟

به بار جرقه شد عهود

از جا بلند شد مثل دود

گفتش این شیخ دیوونه

اینو بمن می چسبونه

شیخم دستی کشید بریش

گفتش میخای که اون یکیش

بگم که پهلوش خوابیده

شدن چه جوری مالیده

عهود با فحش و ناسزا

بلند شدش تسدی ز جا

گفتش این شیخ زنجیره

جنونتم از پیریه

باقر و قر و لند و لند

از جلسه بیرون رفتش تند

پشت بندش ده بیس تاو کیل

ریز مثل مورکنده چو فیل

رفتن بیرون با قر و قر

بایه دلی از غصه پر

فر بودی اون چیز آیس

فریادزد این که جلسه نیس

این شیخ دیوونه چرا

این جوری میگه ناسزا

تا اومد از جلسه بره

بش گفت مهندس فر فره

اگر هر کی میگه پنی

برو تو سر بز اربمیر

آدم وقتیکه می بینه

که کعبه آمالش اینه

یه باره خندش میگیره

باد زیر دنده‌ش میگیره

مهندس الشعراء

بقیه از صفحه ۴ کرسی نشینان

دوره بحر انرا چگونه گذراندند

صیفة الازامی - کسب فیض از محضر

استاد میگرد

سرتیرزاده - بیاد ایام جوانی شیرینی

خانگی بی بخت

دکتر کشاکش - آمبول ضد ارتجاع

درست میگرد و به منظر الصداره هاتر زین

مینود سامری - در تعقیب شمس جلالی بود

۱ - روزنومه خون

در کرسیخانه

حق و باطل!

*

باز شور شیخنا گل کرده بود!

دیگ طبعش سخت قلقل کرده بود!

باز در این هفته، قال و قیل داشت

باد در خرطوم خود، چون فیل داشت!

بقچه‌هایی گونه کون آورده بود

وز عبا، دستی برون آورده بود!

لای قانون اساسی باز کرد!

حرفهای بی اساس، آغاز کرد!

کز چه رو گفتار ما تحریف شد!

لافهای ما، در اینجا لیف شد!

منشیان از بس که ناشی گشته‌اند

من مزخرف گفتم و ننوشته‌اند!

کاتبان تحریفشان بیهوده است

حرف ما اغلب مزخرف بوده است!

ذکر (دیلی) بهر شان دشوار بود

می ندانستم که (دیلی) مار بود!

کاش میزد مار بر انگشتشان

تارها میشد قلم از مشتشان!

گرزند کس حرف حق یا حرف مفت

کاتبان باید نویسند آنچه گفت

نی مزخرف، یاوه مطلق بود،

باطلی اندر لباس حق بود!

لاجرم گفتار ما بی چند و چون

نیست در معنی، از این معنی برون

ظاهر آبر حق ولی بیهوده است

حرف حقی گر زدیم این بوده است!

زاغچه



سال سوم شمار

